

## ۴۰. انواع عروض

یکشنبه، ۲۲ آبان ۱۴۰۱

از کلمات برخی از حکماء استفاده می‌شود که منظورشان از وجود ذهنی غیر از آن چیزی است که ما تعبیر کردیم و در کلام آقای صدر هم مذکور بود. این عده معتقدند هر چیزی دو وجود دارد یک وجود ذهنی و یک وجود خارجی و منظورشان از وجود ذهنی، علم است و مقصود آنها است که علم به وجود خارجی شیء متقوم نیست بلکه متقوم به صورت ذهنی است و برهان آنها هم وجود جهل مرکب است که با اینکه معلوم بالعرض در خارج وجود ندارد اما علم وجود دارد. حتی مثل مرحوم علامه طباطبایی تصریح کرده است که وجود ذهنی همان علم است. اما آنچه ما گفتیم با این اصطلاح متفاوت است. از نظر ما وجود ذهنی غیر از علم است. وجود ذهنی آن چیزی است که مدرک است و مدرک غیر از ادراک است. منظور از مدرک آن واقعیتی است که ادراک می‌شود که آن واقعیت گاهی وجود عینی است که همیشه جزئی است و گاهی کلی است. گاهی یک مصداق بیشتر نمی‌تواند داشته باشد مثل «واجب الوجود» و گاهی می‌تواند مصادیق بی‌نهایت داشته باشد مثل «ممکن» و گاهی اصلاً نمی‌تواند مصداق داشته باشد مثل «شریک الباری». پس آنچه ما گفتیم این بود که اموری هستند که واقعی هستند هر چند خارجی نیستند و آنها مدرک هستند و چه بسا وجود آنها در خارج هم ممکن نباشد مثل کلی که وجودش در خارج محال است بلکه صرفاً مصداق پیدا می‌کند آن هم نه این معنا که خود وجود خارجی که مصداق است کلی است ولی کلی حقیقت دارد اما این حقیقت هیچ وقت در خارج و اعیان مطابق ندارد. کلی در وعاء خارج وجود ندارد اما در وعاء واقع است وجود دارد و با قطع نظر از وجود مدرک و ذهن او، حقیقت دارد که انسان آن را ادراک می‌کند. همان طور که اجتماع نقیضین ممتنع است و این یک حقیقت است چه انسان و مدرکی باشد و چه نباشد، انسان نوع است هم حقیقت است که چه انسان و مدرکی باشد چه نباشد.

در هر حال مرحوم آقای صدر بعد از اینکه سه قسم از اعراض را ذکر کردند و در معقولات ثانی فلسفی اشکال کردند دو قسم دیگر از اعراض را بیان کرده‌اند.

قسم چهارم: مواردی که عروض در خارج نیست بلکه در ذهن است مثل قسم اول، با این تفاوت که طرف اضافه آن خارج است مثل حب امیرالمومنین علیه السلام که حب یک عرض ذهنی است که متقوم به صورت ذهنی است چون حب یک کیف نفسانی است و کیف نفسانی نمی‌تواند مستقیماً به آنچه خارج از نفس است تعلق بگیرد ولی آنچه محبوب است خود صورت ذهنی با قطع نظر از حکایتش از واقع نیست بلکه به آن صورت ذهنی حاکمی و مرآت از وجود خارجی است با این حال مثل «انسان ممکن است» هم نیست که انسان خارجی ممکن است چون حب حتی با واسطه هم وجود خارجی امیر المومنین علیه السلام تعقل نمی‌گیرد شاهد آن هم این است که گاهی انسان حب دارد اما محبوب آن هیچ واقعیتی ندارد مثل موارد جهل مرکب مثل جایی که فرد چون معتقد است خداوند شریک دارد آن شریک را دوست دارد و این نه مثل نوعیت انسان است که خود صورت ذهنی بدون اضافه‌اش به خارج محبوب باشد و نه مثل امکان انسان است که خود وجود خارجی متصف است. مقوم حب به امیر المومنین علیه السلام همان صورت ذهنی امیر المومنین علیه السلام است اما آن صورت ذهنی حاکمی از امیرالمومنین خارجی هم هست اما نه به این معنا

که آن صورت ذهنی واسطه در تعلق حب به آن وجود خارجی است تا وجود خارجی بالعرض متعلق حب باشد. شاهد آن هم این است که گاهی محبوب جهل مرکب است و برهان آن هم این است که امور اضافی در ذاتشان ذات اضافه هستند و نمی‌توانند به آنچه در خارج هستند تعلق بگیرند. این قسم و بیان از ایشان از آن ناتمام است و بالوجدان آنچه محبوب ما ست همان واقعیت امیر المومنین علیه السلام و وجود خارجی ایشان است که اول مومن به پیامبر صلی الله علیه و آله و صاحب آن فضائل و کمالات بوده است. در موارد جهل مرکب هم طرف اضافه واقعی است که آن واقع وجود خارجی ندارد. یعنی کسی که شریک الباری را دوست دارد واقع شریک الباری را دوست دارد اما خیال می‌کند که آن شریک الباری در خارج هم عینیت دارد در حالی که شریک الباری مثل اجتماع نقیضین وجود خارجی ندارد. شریک الباری یک مفهوم واقعی است و او خیال می‌کند آن مفهوم واقعی در خارج مصداق و عینیت هم دارد. علم هم همین طور است. اینکه می‌گویند علم به صورت ذهنی تعلق می‌گیرد، یعنی متعلق علم او همان چیزی است که به مجرد اینکه تصور متصور از بین برود از بین می‌رود؟! کسی که شریک الباری را دوست دارد یعنی وقتی تصورش متوقف شد و بعد مجدداً آن را تصور کرد شریک الباری دیگری غیر از آن چیزی است که اول دوست داشت؟! پس ما قسم چهارم را هم منکر هستیم. آنچه متعلق علم یا حب ما ست واقع است. علم به وجود خدا ست که توحید است و صورت ذهنی خدا که خدا نیست تا علم به آن، علم به خدا باشد! آنچه متعلق بالعرض علم است و معلوم بالعرض است (نه به معنای مجاز) محکی آن صورت حاضر در ذهن است که خود آن صورت ذهنی به علم حضوری برای نفس معلوم است. وجود جهل مرکب هم با آنچه ما گفتیم منافات ندارد چون در موارد جهل مرکب هم طرف علم شخص صورت ذهنی نیست بلکه آن واقعیت مدرکی است که صورت ذهنیه آن در نفس حاضر است. متعلق علم در موارد جهل مرکب هم یک حقیقت مدرک دارد همان طور که اجتماع نقیضین یک حقیقت مدرک دارد. متعلق علم او به شریک الباری یا حب او به شریک الباری همان مفهومی است که حقیقتی در واقع دارد و او خیال می‌کند که وجود خارجی هم دارد و این همان قسمت جهل آن است. قسم پنجم عرض ذهنی است که ذات اضافه است اما طرف اضافه آن امر خارجی نیست بلکه امور کلی هستند که از این قسم عروض احکام بر متعلقات است. متعلق حکم وجود خارجی نیست چون ظرف وجود خارجی ظرف سقوط حکم است نه ثبوت آن و وجود ذهنی هم متعلق حکم نیست چون آنچه محقق غرض است و دارای آثار است وجود خارجی است نه ذهنی. حکم بر یک عنوان کلی عارض می‌شود که آن عنوان کلی به خارج اضافه‌ای دارد و اضافه آن به خارج این است که در خارج مصداق پیدا می‌کند. پس معروض در اینجا صورت ذهنی نیست آن طور که در «انسان نوع است» بود بلکه اینجا ذات اضافه است و تفاوت آن با قسم چهارم این است که در قسم چهارم طرف اضافه وجود خارجی بود اما اینجا طرف اضافه وجود خارجی نیست چون امر در این صورت تحصیل حاصل خواهد بود بلکه ذات اضافه آن کلی است که وجود ندارد و با تعلق حکم به آن موجود می‌شود. ایشان می‌فرمایند با آنچه ما گفتیم عویصه و مشکلی که در تعلق احکام به متعلقاتشان وجود دارد که هیچ کس غیر از اوحدی از علماء نتوانسته آن را حل کند حل می‌شود! احکام متعلقند به صور کلی که ذات اضافه هستند اما نه به خارج محقق بلکه می‌توانند مصداق در خارج داشته باشند. پس وجود خارجی مقوم حکم نیست بلکه مقوم آن همان صورت ذهنی است که خارج مصداق آن می‌شود. پس عرض ذهنی است و مقوم آن صورت ذهنی است اما نه صورت ذهنی که مصداقش در خارج قابل وجود نباشد مثل «انسان نوع است» و نه صورت ذهنی که مصداقش جزئی حقیقی

موجود در خارج باشد مثل «حب امیر المومنین علیه السلام» بلکه صورت ذهنی که الان مطابق و مصداق ندارد ولی می‌تواند در خارج مصداق پیدا کند.

ما گفتیم کلی هم حقیقت دارد و چه مدرک و متصوری باشد و چه نباشد مفهوم نماز حقیقت دارد و بلکه ما معتقدیم همان وجود خارجی نماز است که متعلق حکم است اما به واسطه صورت ذهنی آن و اینکه ایشان گفتند این امر به تحصیل حاصل است درست نیست چرا که این اشکال در صورتی است که وجودی که در خارج محقق است متعلق حکم باشد در حالی که همان وجود خارجی که به واسطه همین حکم قرار است محقق شود متعلق حکم است. آنچه تحقق آن در بعد متصور است متعلق حکم است و مولا عبد را تحریک می‌کند به اینکه همان چیزی که وجودش در بعد تصور شده است را در خارج ایجاد کند و این نه امر به تحصیل حاصل است و نه مشکل دیگری در آن وجود دارد.